

ایران و جنگ جهانی اول

ایران و جنگ جهانی اول

آوردگاه ابردولت‌ها

ویراستار
تورج اتابکی

مترجم
حسن افشار



تشریفات
تهران
۱۳۹۷

Edited by Touraj Atabaki

Iran and the First World War

Battleground of the Great Powers

I.B.Tauris & Co. Ltd, New York, 2006

عنوان و پدیدآور:	ایران و جنگ جهانی اول: آوردگاه ابردولت‌ها / ویراسته‌ی تورج اتابکی؛ ترجمه‌ی حسن افشار.
مشخصات نشر:	تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری:	۲۶۰ ص.
شابک:	ISBN 978-964-9971-71-1
یادداشت:	فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
یادداشت:	عنوان اصلی:
یادداشت:	<i>Iran and the First World War: Battleground of the Great Powers</i>
یادداشت:	کتاب‌نامه به صورت پی‌نوشت.
یادداشت:	نمایه.
موضوع:	جنگ جهانی اول، ۱۹۱۴-۱۹۱۸ م. - ایران.
موضوع:	ایران - تاریخ - قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ ق.
شناسه‌ی افزوده:	اتابکی، تورج، ویراستار.
شناسه‌ی افزوده:	افشار، حسن، ۱۳۳۲-، مترجم.
رده‌بندی کنگره:	۱۳۸۶ ۸۶ الف / ۱۴۶۰ DSR
رده‌بندی دیویی:	۹۵۵ / ۰۷۵۲
شماره‌ی کتابخانه‌ی ملی:	۱۱۴۵۰۲۹

فهرست مطالب

آشنایی با نویسندگان	۷
سپاس‌نامه	۱۱
۱. جنگ جهانی اول، رقابت قدرت‌های بزرگ و پیدایش جامعه‌ی سیاسی در ایران	۱۳
تورج اتابکی	
۲. حکومت موقت ایران	۲۱
منصوره اتحادیه	
۳. پیش به سوی شرق: فعالیت تشکیلات سرّی عثمانی در ایران	۴۳
تورج اتابکی	
۴. ملی‌گرایی ایرانی و ژاندارمری دولتی	۵۹
استفانی کرانین	
۵. اسماعیل آقا سیمکو، جنگ سالار کُرد	۸۷
مارتین وِن برونسن	
۶. گزارش احمد کسروی از قیام شیخ محمد خیابانی	۱۱۷
محمدعلی همایون کاتوزیان	
۷. پان‌ترکیسم و ملی‌گرایی ایرانی	۱۴۹
تورج اتابکی	
۸. عوام‌گرایان رشت: پان‌اسلامیسم و نقش دول مرکزی	۱۶۷
پژمان دیلمی	
۹. شورای تبلیغات بین‌الملل و تأسیس حزب کمونیست ایران	۱۹۷
الیور باست	
پی‌نوشت‌ها	۲۱۷
نمایه	۲۵۳

ایران و جنگ جهانی اول

ویراستار	تورج اتابکی
مترجم	حسن افشار
ویراستار	مهدی نوری
چاپ دوم	زمستان ۱۳۹۷
تیراژ	۷۰۰ نسخه
چاپ اول	بهار ۱۳۸۹
مدیر هنری	حسین سجادی
ناظر چاپ	مصطفی حسینی
لیتوگرافی	گرافیک‌گستر
چاپ جلد	صنوبر
چاپ متن و صحافی	آرمانسا
شابک ۱-۷۱-۹۹۷۱-۹۶۴-۹۷۸	
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.	



نشر ماهی

آشنایی با نویسندگان

تورج اتابکی استاد ممتاز تاریخ معاصر در دانشگاه آمستردام و پژوهشگر ارشد در مؤسسه‌ی بین‌المللی تاریخ اجتماعی است. آذربایجان: قومیت و جنگ قدرت در ایران (۱۹۹۳) و فراسوی ذات‌باوری: در خاورمیانه و آسیای مرکزی، کیان تاریخ کیان را می‌نویسند (۲۰۰۳) از تألیفات اوست. از میان آثار ویراسته‌ی او می‌توان به آسیای مرکزی پس از دوران شوروی (۱۹۹۸)، مردان نظم: تجدد آمرانه در ترکیه و ایران (با اریک یان سورخر^۱، ۲۰۰۴)، آسیای مرکزی و قفقاز: فراملی‌گرایی و مهاجرت (با سانجیوت مهنداله^۲، ۲۰۰۵) و دولت و محرومان: جامعه و سیاست در ترکیه و ایران (۲۰۰۶) اشاره کرد. اهتمام او در حال حاضر بر تاریخ‌نگاری زندگی روزمره‌ی مردم و تاریخ تطبیقی طبقات محروم است.

الیور باست^۳ مدرس تاریخ ایران و خاورمیانه‌ی جدید در دانشگاه منچستر است. آلمان‌ها در ایران در سال‌های جنگ جهانی اول به استناد منابع دیپلماتیک فرانسوی (۱۹۹۷) را نوشته و ایران و جنگ بزرگ (۲۰۰۲) را ویراسته است. مقاله‌ای از او زیر عنوان «حقایقی درباره‌ی سیاست خارجی و ثوق‌الدوله در ۱۹۱۸/۱۹۱۹» در مردان نظم به ویراستاری تورج اتابکی و اریک یان سورخر (۲۰۰۴) آمده است. تاریخ دیپلماتیک و سیاسی ایران در اواخر عهد قاجار و دوره‌ی پهلوی و همچنین مسائل تاریخ‌نگاری و سوابق فرهنگی در ایران معاصر از حوزه‌های پژوهش اوست.

مارتین وِن برونسین^۴ مردم‌شناس و تاریخ‌دانی با تجربه‌ی میدانی گسترده در نقاط مختلف کردستان و اندونزی است. کرسی ISIM مطالعات تطبیقی جوامع اسلامی

معاصر در دانشگاه اوترخت به وی تعلق دارد. آقا، شیخ، و دولت: ساختارهای اجتماعی و سیاسی کردستان (۱۹۹۲) و مقالات متعدد درباره‌ی کردها و جامعه‌ی اسلامی اندونزی از تألیفات اوست. افزون بر اختلافات سیاسی و قومی کردها با همسایگان‌شان، مسئله‌ی مرجعیت دینی در میان مسلمانان اروپا نیز از زمینه‌های کاری مورد علاقه‌ی اوست.

استفانی کرانین^۵ صاحب کرسی تاریخ ایران بنیاد «ایران‌هریتج» در دانشگاه نورثمپتون است. ارتش و تأسیس دولت پهلوی در ایران، ۱۹۱۰-۱۹۲۶ (۱۹۹۷) کتابی از اوست و شکل‌گیری ایران معاصر: دولت و جامعه در دوره‌ی رضاشاه، ۱۹۲۱-۱۹۴۱ (۲۰۰۳) و اصلاح‌طلبان و انقلابیون در ایران معاصر: نگاهی تازه به جنبش‌چپ ایران (۲۰۰۴) به کوشش او منتشر شده‌اند. توجه او اکنون به واکنش طبقات محروم در برابر تجدد در ایران است. همچنین سیاست‌های طایفه‌ای در ایران: منازعات محلی و دولت متجدد (۲۰۰۶) به قلم او و مجموعه‌مقالات محرومان و اعتراض اجتماعی: تاریخ از پایین در خاورمیانه و شمال آفریقا (۲۰۰۶) با ویرایش او بیرون آمده است.

پژمان دیلمی درجه‌ی دکترای خود را در ۱۹۹۴ از دانشگاه منچستر گرفت. مقاله‌های متعددی درباره‌ی تأثیر انقلاب روسیه بر ایران و دیپلماسی اوایل حکومت شوروی در شرق دارد. در حال حاضر در مقام محقق مستقل برای دایرةالمعارف ایرانیکا می‌نویسد و مشغول کار بر روی نسخه‌ای خطی در مورد جمهوری شورایی گیلان (۱۹۲۰-۱۹۲۱) است.

منصوره اتحادیه درجه‌ی دکترایش را در سال ۱۹۷۹ از دانشگاه ادینبرو گرفت. از ۱۹۶۳ تا ۲۰۰۰ در گروه تاریخ دانشگاه تهران تدریس کرد. صاحب پنگاه «نشر تاریخ ایران» است که به تاریخ دوره‌ی قاجار می‌پردازد. پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۱) و مجلس و انتخابات از مشروطه تا پایان قاجاریه (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۵) از تألیفات اوست. همچنین رضاقلی‌خان نظام‌السلطنه، زندگانی سیاسی و اسناد مهاجرت (تهران، نشر تاریخ ایران، ۳ جلد، ۱۳۷۹) و این‌جا تهران است، مجموعه‌مقالات درباره‌ی تهران، ۱۲۶۹ ه.ق. - ۱۳۴۴ ه.ش. (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۷) به کوشش او به چاپ رسیده‌اند.

او همچنین دو رمان به نام‌های زندگی باید کرد (تهران، نشر سیامک، ۱۳۷۶) و زندگی خالی نیست (تهران، نشر سیامک، ۱۳۷۶) به رشته‌ی تحریر کشیده است. او در حال حاضر مشغول تحقیق در زمینه‌ی افکار عمومی ایرانیان از ۱۸۷۰ تا ۱۹۲۰ است.

هما کاتوزیان (محمدعلی همایون کاتوزیان) عالم اجتماعی، تاریخ‌دان، منتقد ادبی، و شاعر؛ استاد کرسی تحقیق «ایران‌هریتج» در کالج سنت‌آنتونی، عضو هیئت علمی دانشکده‌ی مطالعات شرقی دانشگاه آکسفورد، عضو افتخاری گروه علوم سیاسی دانشگاه اکسپتر، و دبیر بخش مطالعات ایرانی مجله‌ی «انجمن جهانی مطالعات ایرانی» است. برخی از کتاب‌های انگلیسی‌زبان او عبارت‌اند از تضاد دولت و ملت در ایران (۲۰۰۳)، صادق هدایت: زندگی و افسانه‌ی یک نویسنده‌ی ایرانی (۱۹۹۱)، دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی (۲۰۰۰)، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران (۱۹۹۰)، اقتصاد سیاسی ایران (۱۹۸۱) و ایدئولوژی و روش در اقتصاد (۱۹۸۰).

1. Erik Jan Zürcher
2. Sanjot Mehendale
3. Oliver Bast
4. Martin van Bruinessen
5. Stephanie Cronin

سیاس نامه

اثر حاضر محصول همایشی است که نگارنده در سال ۱۹۹۸ در مقام عضو میهمان در «مرکز خاورمیانه»ی کالج سنت آنتونی دانشگاه آکسفورد برگزار کرد. بدین وسیله از همه‌ی همکارانم در مرکز که ایام مرخصی لذت‌بخش و پرباری را برایم فراهم آوردند سپاسگزاری می‌کنم.

نیز مایلم مراتب امتنان خود را از پروفیسور رضا شیخ‌الاسلامی و دکتر جان گرنی^۱ ابراز دارم که با میهمان‌نوازی بی‌حد و حصرشان مرا تشویق به برقراری رابطه‌ی علمی نزدیکی با دانشگاه آکسفورد کردند. در تدوین کتاب از راهنمایی‌های دوست و همکار ارجمند، کاوه بیات، که در همایش حضور داشت ولی با کمال تأسف مقاله‌ای در کتاب ندارد بهره‌ی فراوان بردم. دکتر لیستر کروک^۲، سرویراستار انتشارات تائوریس^۳، با نهایت لطف وقت بسیاری را صرف خواندن دست‌نوشته و اظهار نظر درباره‌ی آن کرد.

در خلال کار از کمک‌های ارزشمند دوستانم هانس تیمرمانس^۴، میکه اشترو^۵ و دیوید ورثینگتون^۶ نیز بهره‌مند بودم و امیدوارم ایشان نیز سپاسگزاری مرا بپذیرند.

مایلم این سپاس‌نامه را با تشکر از همسرم شراره به پایان ببرم که با همدلی همیشگی‌اش اجازه داد تحقیقم را در فاصله‌ای دور از خانه به انجام برسانم.

1. John Gurney
2. Lester Crook
3. I.B.Tauris
4. Hans Timmermans
5. Mieke Stroe
6. David Worthington

جنگ جهانی اول، رقابت قدرت‌های بزرگ و پیدایش جامعه‌ی سیاسی در ایران

تورج اتابکی

جنگ جهانی اول و پیامدهای آن شاید پراهمیت‌ترین فصل سیاسی تاریخ قرن بیستم باشد. فروپاشی سلطنت دوگانه‌ی اتریش-مجارستان و امپراتوری‌های عثمانی و روس و سپس شالوده‌ریزی جمهوری اتریش، پادشاهی مجارستان، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و جمهوری ترکیه‌ی کمالیستی از مهم‌ترین نتایج این جنگ بودند.

پس از آغاز جنگ، فشار خارجی در ایران افزایش یافت و شکاف سیاسی دیرینه را دوچندان ساخت. حکومت مرکزی چنان دچار جناح‌بندی و چنددستگی شد که کابینه‌ها همه عمری چندماهه پیدا کردند. حکومت مرکزی یگانه منبع قدرت در کشور نبود. بلوشر در سفرنامه‌اش می‌نویسد «دو منبع در کشور اعمال قدرت سیاسی می‌کردند، یکی رسمی که حکومت و بستگانش را شامل می‌شد و دیگری غیررسمی» که به گفته‌ی او «نیروهای ملی» را در بر می‌گرفت.^۱

پس از آن‌که قانون اساسی ایران در ۱۹۰۶/۱۲۸۵ به توشیح شاه قاجار رسید، رقابت دولت‌های روس و انگلیس در ایران — دست‌کم تا چندی — کم‌رنگ شد و توافق‌نامه‌ای بین دو قدرت بزرگ به امضا رسید. این توافق‌نامه که به قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس مشهور شد ایران را به سه منطقه‌ی روس و انگلیس و بی‌طرف تقسیم کرد. به اتکای این قرارداد، دولت انگلیس در اکتبر ۱۹۱۰/مهر ۱۲۸۹ اولتیماتومی درباره‌ی امنیت جنوب کشور به دولت ایران داد. این کار انگلیسی‌ها زمینه‌ساز اقدام مشابه روس‌ها شد. اینان پیشاپیش ولایات شمالی ایران را اشغال کرده بودند. نوامبر ۱۹۱۱/آبان ۱۲۹۰ دولت روس اولتیماتومی به دولت ایران داد که شمال کشور را عملاً تبدیل به مستعمره‌ی روس‌ها می‌کرد.^۲ از آن‌جا که مجلس به پشتگرمی مردم در برابر روس‌ها سر

تسلیم فرود نمی‌آورد، دولت شکننده مجلس را برچید و اولتیماتوم را پذیرفت. در بحران دامنگیر کشور، این تنها راه حل مسئله به نظر می‌رسید.^۳ در این بین اقدامات اشغالگرانه‌ی روس و انگلیس در شمال و جنوب ایران به عثمانیان نیز بهانه‌ای داد تا در اوایل جنگ به غرب و شمال غرب ایران یورش آورند. کافی است فعالیت عوامل آلمانی به‌ویژه در میان عشایر جنوب را هم به این فهرست مصیبت‌ها بیفزاییم تا تصویری از میزان ناتوانی حکومت مرکزی ایران در این دوره به دست آوریم.

نخستین واکنش دولت ایران در برابر جنگ جهانی اعلام بی‌طرفی‌اش در فرمان اول نوامبر ۱۹۱۴/۹ آبان ۱۲۹۳ بود. ولی درحالی‌که بخش بزرگی از خاک ایران در اشغال متفقین بود اعلام بی‌طرفی چه معنایی داشت؟ هنگامی که رئیس‌الوزرا مستوفی‌الممالک از مقامات روس خواست که قشون خود را از آذربایجان بیرون ببرند تا بهانه به دست عثمانیان برای حمله به ایران ندهند «وزیرمختار روس ضمن تأیید نظر او پرسید چه تضمینی وجود دارد که پس از خروج لشکر ما عثمانی‌ها قشون خود را وارد ایران نکنند؟»^۴

بدین‌سان شمال و شمال غرب ایران یکی از میدان‌های اصلی جنگ جهانی اول شد. راهبرد نظامی روس و انگلیس و عثمانی، هر سه، حول محور ایجاد و تشدید اختلافات بین گروه‌های قومی و مذهبی در آن منطقه می‌گشت. وعده‌ها داده شد درباره‌ی تأسیس دولت‌های مستقل برای کردها، آشوری‌ها، ارمنه، و مسلمانان آذری. این تحریکات به کشمکش‌های فوق‌العاده خونین و وحشیانه‌ای در میان این گروه‌های قومی و مذهبی منجر شد.

روشن است که اگر حکومت مرکزی قدرت و استحکام داشت حفظ بی‌طرفی برایش دور از دسترس نبود. اما هم شاه جوان کشور، احمدشاه قاجار، که در ژوئیه‌ی ۱۹۱۴/تیر ۱۲۹۳ بر تخت نشست، و هم کابینه‌ی مستوفی‌الممالک هر دو بی‌کفایت بودند. به سبب آن‌که ایرانیان نتوانستند بی‌طرف بمانند، برخی از ایشان به گمان خود راه عافیت را برگزیدند و هم‌پیمان بی‌خطری برای خود جستند. آلمان به علت فاصله‌ی دورش مرجح به نظر می‌آمد. برخلاف انگلیسی‌ها که منافعشان در هند خواه‌ناخواه متضمن سیاست مداخله‌جویانه‌ی آن‌ها در ایران بود، آلمان در نگاه نخست تهدید مستقیمی جلوه نمی‌کرد. آلمان در مناسباتش با ایران چه‌بسا می‌توانست همین را امتیاز خود بر روس و عثمانی، اگر که اینان نیز مدعی

هم‌پیمانی با ایران می‌شدند، به حساب آورد. قدر مسلم این‌که آلمان‌ها «بسیار می‌کوشیدند که سری بین سرها دریاورند، اما همیشه احتیاط می‌کردند که پا روی دم روس‌ها نگذارند».^۵

بدین ترتیب احساسات ضدروسی و ضدانگلیسی در ایران موجب شد که پاره‌ای از دموکرات‌ها مشتاق هم‌پیمانی با آلمان‌ها شوند. دسامبر ۱۹۱۴/آذر ۱۲۹۳ که مجلس سوم بر سر کار آمد ۳۰ نفر از ۱۳۶ نماینده‌ی آن عضو حزب دموکرات بودند.^۶ فعالیت دموکرات‌های طرفدار آلمان باعث بدگمانی و خشم روس و انگلیس شد و شمار نیروهای اشغالگر خود را در ایران افزایش دادند. وخامت اوضاع تا به جایی رسید که قشون روس در قزوین مستقر شد و بنای پیشروی به سمت پایتخت گذاشت و تهدید به اشغال تهران کرد. ۳۰ نماینده‌ی دموکرات به همراه روزنامه‌نگاران و اعتدالیون پرنفوذ راهی سفر درازی شدند که نخستین منزلگاهش شهر قم بود. در این شهر «کمیته‌ی دفاع ملی» را تشکیل دادند و سپس راه کاشان را در پیش گرفتند. سرانجام در کرمانشاه مستقر شدند و خود را «حکومت موقت ایران» نامیدند. این حکومت که به‌مثابه‌ی قدرت مرکزی مورد شناسایی رسمی قرار گرفت و از این حیث یگانه حکومت مشروع ایران بود در برابر فشار روزافزون انگلیسی‌ها تاب ایستادگی نداشت. در ۱۹۱۶ کرمانشاه به دست روس‌ها افتاد و عمر حکومت موقت به پایان رسید.

در این میان عثمانیان، با الهام از احساسات پان‌ترکی و پان‌تورانی و رؤیای وطن بزرگ یکپارچه‌ای برای همه‌ی اقوام ترک‌زبان، جبهه‌ی تازه‌ای در آذربایجان در برابر نیروهای متفقین گشودند. نتیجه‌ی آنی این اقدام آن بود که آذربایجان یکی از میدان‌های اصلی جنگ جهانی اول شد. راهبرد نظامی روس و انگلیس و عثمانی، هر سه، حول محور ایجاد و تشدید اختلافات بین گروه‌های قومی و مذهبی در این ایالت می‌گشت. وعده‌ها داده شد درباره‌ی تأسیس دولت‌های مستقل برای کردها، آشوری‌ها، ارمنه، و مسلمانان آذری. در انقلاب مشروطه (۱۹۰۵-۱۹۰۹/۱۲۸۴-۱۲۸۸) اگرچه آذربایجان بین مشروطه‌خواهان و شاه‌دوستان تقسیم شده بود، مسلمانان آذری با گرجی‌های مسیحی و داوطلبان ارمنی آرمان مشترکی پیدا کرده بودند. مداخله‌ی خارجی در جنگ جهانی اول آذربایجان را پاره‌پاره کرد و سران طوایف و جمعیت‌ها درصدد بسیج امت اسلام در زیر پرچم اتحاد اسلام برآمدند.^۷

انقلاب فوریه‌ی ۱۹۱۷ روسیه از قرار معلوم در شمال ایران تأثیر آنی تری بر جای گذاشت تا در جنوب ایران. گذشته از بهت و حیرتی که در کل قشون روس پدید آورد، تغییر رفتار برخی از واحدهای آن نسبت به اهالی منطقه مشهود بود. در تبریز از آن پس روس‌ها مردم را دوست و رفیق خطاب می‌کردند، اما در اوایل عملاً اقدامی صورت ندادند که فکر یک دگرگونی بنیادین را به سر مردم بیندازد.^۸ وانگهی، هفت سال جنگ و سال‌ها اشغال نظامی باعث شده بود که مردم آذربایجان تمایلی به قبول دعوت سوسیال‌دموکرات‌های ایرانی به پیوستن به موج انقلابی که از شمال سرریز می‌کرد نشان ندهند.

در ۱۹۱۷/۱۲۹۶ سوسیال‌دموکرات‌های ایرانی در باکو/ بادکوبه که از آغاز جنگ جهانی به کار زیرزمینی پرداخته بودند تأسیس حزب مستقل خود را با نام «فرقه‌ی عدالت» اعلام کردند. در ۱۹۱۸ فرقه‌ی عدالت ۱۸ عضو خود را به ریاست اسدالله غفارزاده که دبیر اول حزب بود به گیلان فرستاد. نخستین کوشش فرقه برای برقراری ارتباط با کوچک‌خان، رهبر نهضت جنگل در گیلان، شکست خورد و اندکی بعد فرقه گروه دیگری را که این بار شامل ۲۰ نفر بود روانه کرد. ژوئن ۱۹۲۰/ خرداد ۱۲۹۹ فرقه‌ی عدالت اولین کنگره‌ی خود را در انزلی برگزار کرد.^۹ در این کنگره که ۵۱ عضو دارای حق رأی در آن شرکت داشتند فرقه‌ی عدالت به «حزب کمونیست ایران» تغییر نام داد.

درحالی‌که قفقاز به زیر نفوذ روحیه‌ی کمونیستی می‌رفت، کمی آن‌طرف‌تر در آسیای صغیر روح بان‌ترکی جای رقیبانش، مکتب‌های پان‌عثمانی و پان‌اسلامی، را می‌گرفت. جنگ جهانی عثمانیان را با روس‌ها درگیر کرد و راه برای رشد پان‌ترکیسم هموار شد. پان‌ترکیست‌ها روس‌ها را نه فقط کافر که همچنین مهاجمانی می‌دیدند که منطقه‌ی جنوب قفقاز را گرفته بودند؛ منطقه‌ای که بخشی از وطن ترک‌های مسلمان به شمار می‌رفت. از این‌رو جنگ با روس‌ها قداستی همچون جهاد داشت.

پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و فروپاشی امپراتوری روس، بسیاری از پان‌ترکیست‌ها فرصت را برای آزادسازی سرزمین پدری و یکپارچه‌سازی ملت ترک مغتنم دیدند. هرچند این خوش‌بینی زیاد دوام نیاورد و بلشویک‌ها نشان دادند که تغییر مرزهای امپراتوری خود را تحمل نمی‌کنند، تا چند سالی هواداران کهنه‌کار پان‌ترکیسم هنوز سرگرم استفاده از هر وسیله‌ی ممکن برای تحقق رؤیای

دیرینه‌ی خویش بودند. برخلاف توقع ایشان، دستاوردهای پان‌ترکیست‌ها در آذربایجان در خلال جنگ جهانی و بعد از آن چندان چشمگیر نبود. اگرچه این ایالت سال‌ها تحت اشغال ظاهری نیروهای عثمانی باقی ماند، تلاش‌های اینان برای جلب حمایت قابل‌اتکای اهالی آذربایجان به نتیجه نرسید.

به دنبال انعقاد پیمان آتش‌یس مودروس در اکتبر ۱۹۱۸ سرانجام ارتش عثمانی آغاز به ترک خاک ایران کرد. در استانبول کابینه‌ی «جمعیت اتحاد و ترقی» استعفا داد و دولت جدیدی به ریاست احمد عزت‌پاشا بر سر کار آمد. این آخرین میخ تابوت پان‌ترکیسم و پان‌تورانیسم و پان‌اسلامیسم بود که «ترک‌های جوان» در چهار سال جنگ مشتاقانه از آن‌ها بهره‌برداری کرده بودند. اما خروج همه‌ی نیروهای بیگانه از ایران به جز انگلیسی‌ها موجب تحکیم قدرت حکومت مرکزی نشد. در شمال کشور — آذربایجان، گیلان، خراسان — اصلاح‌طلبان معتقد بودند که اگر دست به مبارزه برای اصلاحات در نواحی خود بزنند رفته‌رفته اصلاحات به نقاط دیگر کشور نیز راه خواهد یافت. اینان هرگز تجزیه‌طلب نبودند و کوشش‌های آنان فقط برای ایجاد قدرت باثباتی در کشور بود، ضمن این‌که خواستار تقسیم عادلانه‌ی قوا بین حکومت مرکزی و حکومت‌های محلی بودند. افزون بر آذربایجان و گیلان و خراسان، در جنوب و غرب کشور نیز جنبش‌های محلی‌ای یافت می‌شدند که هرچند خواهان اصلاحات نبودند از اقتدار حکومت مرکزی در کشور می‌کاستند. یکی از این جنبش‌ها را فردی شورشی به نام سیمکو رهبری می‌کرد. گفتنی است که جامعه‌ی سیاسی ایران آهسته‌آهسته در همین دوره‌ی نسبتاً پرهرج و مرج تاریخ کشور شکل گرفت.

پیدایش جامعه‌ی سیاسی در ایران معاصر به نهضت مشروطه در آغاز قرن بیستم بازمی‌گردد. در انقلاب مشروطه این نظر غالب بود که شرط پیشرفت اجتماعی و سیاسی ایران وجود حکومت متمرکز و مستحکمی براساس قانون و نظم است. تا دست‌کم یک دهه بعد از انقلاب، این‌گونه آمال سیاسی مشروطه‌خواهان را از مخالفان محافظه‌کارشان — «مدافعان استبداد» — جدا می‌کرد. در انقلاب مشروطه، ایرانیان از هر قوم و قبیله در کنار یکدیگر با نیروهای طرفدار «بی‌قانونی» و همچنین با قدرت مطلقه‌ی استبدادی سلطنت جنگیدند. در مخالفت با انحصار دولت در تصمیم‌گیری‌ها نیز با یکدیگر هم‌داستان بودند. قصد آن‌ها ابداً تقسیم قدرت در میان گروه‌های قومی مختلف برای تأسیس دولت‌های جداگانه

بر پایه‌ی هویت قومی نبود. گرچه انتظار داشتند که انقلاب ساختار کهنه‌ی قدرت را که متمرکز و مطلق و استبدادی بود دگرگون سازد، تمرکز را برای حکومت جدید نیز لازم می‌دیدند. حال باید که تمرکز، بر مبنای قانون اساسی مکتوبی، شکل عملی معقولی پیدا می‌کرد.

قانون اساسی ایران در ۱۲۸۵/۱۹۰۶ به تصویب رسید. دوره‌ی استبداد صغیر متعاقب کودتای محمدعلی‌شاه که از ژوئن ۱۹۰۸/ خرداد ۱۲۸۷ تا ژوئیه‌ی ۱۹۰۹/ تیر ۱۲۸۸ به درازا کشید مرحله‌ی سرنوشت‌سازی از نهضت مشروطه بود. با این‌که کودتا دست‌کم تا چندی مانع از عملکرد حکومت مشروطه شد، مداخله‌ی خشونت‌آمیز شاه به این نهضت در درازمدت پویایی بیش‌تری بخشید. طبقات متمکن که در اوایل نهضت نسبتاً زود دست از مخالفت برداشته و در مواردی چه‌بسا وانمود کرده بودند که توافقی همگانی در میان مردم وجود دارد، اکنون به آگاهی تازه‌ای می‌رسیدند که غافلگیرشان می‌کرد. روشن شده بود نهضت مشروطه توانایی آن را دارد که ساختارهای اجتماعی-سیاسی کهنه و نهادینه را زیرورو کند. از سوی دیگر مردم نیز کم‌کم پی می‌بردند که حکومت مشروطه به معنی کباب یک‌وجبی (کباب بو‌اینده کاسب) برای هر ایرانی نیست. این وعده را شیخ سلیم داده بود که از هواداران انقلاب در تبریز بود. در روزهای نخست نهضت، وی از این قبیل فواید مشروطه برای مردم سخن گفته بود.^{۱۰}

در آغاز جنگ جهانی اول، شکل‌گیری تدریجی حس میهن‌پرستی دولتی و ملی‌گرایی ارضی در گفتمان سیاسی غالب در ایران مشهود بود. ملی‌گرایی ارضی تا حد زیادی از سیاست‌های تجزیه‌طلبانه‌ی قدرت‌های بزرگ ناشی می‌شد که تمامیت ارضی کشور را تهدید می‌کرد. بسیاری از ایرانیان حفظ تمامیت ارضی را نخستین گام ضروری در راه استقرار حکومت قانون و یک دولت باکفایت امروزی، که تضمین‌کننده‌ی حقوق جمعی و فردی ملت بود، می‌دانستند.

در شروع جنگ، بسیاری از سیاستمداران محبوب به مقوله‌ی نوسازی کشور توجه داشتند. در ۱۹۱۴ مستوفی‌الممالک در برنامه‌ی کابینه‌ی دومش که مجلس آن را نپذیرفت این مواد را گنجانده بود: الغای نظام مقررری‌بگیری قدیم؛ تکمیل سریع قانون اساسی جدید؛ تأسیس مدرسه‌ی حقوق غیرمذهبی برای آموزش دست‌اندرکاران وزارت عدلیه؛ ایجاد مدارس دخترانه؛ و وضع قوانین جدید در مورد ارتباطات تلگرافی.^{۱۱}

در همین سال مشیرالدوله برنامه‌ای به مجلس سوم تقدیم کرد که موادی از آن عبارت بودند از «وضع قوانین تجاری، اجرای قانون ورشکستگی، تأسیس مدرسه‌ای برای تربیت معلمان زن، تعیین برنامه‌ی درسی یکسان و کتاب‌های درسی یکسان برای همه‌ی مدارس، تبدیل تدریجی مکتب‌خانه‌ها (مدارس مذهبی) به مدارس ابتدایی غیرمذهبی، و تشکیل یک اتاق بازرگانی».^{۱۲}

روند متمرکزسازی در دهه‌ی ۱۹۳۰/ ۱۳۱۰ که شامل اقدامات مخل و خشنی مانند کوچاندن ده‌ها هزار چادرنشین و یک‌جانشین‌کردن آن‌ها بود، از پشتیبانی بسیاری از روشنفکران ایرانی بهره‌مند شد؛ زیرا اینان در سال‌های حول و حوش جنگ بر این نظر پای می‌فشردند که فقط حکومتی متمرکز و مقتدر (اما نه لزوماً مستبد) می‌تواند ضمن حفظ وحدت و سیادت کشور مسائل روزافزون آن را حل کند.^{۱۳} بدین‌ترتیب از سالیانی قبل از قدرت‌گیری رضاخان، پیش‌طرحی برای اصلاحات و اقداماتی که وی انجام داد وجود داشت. رضاشاه در دوره‌ی حکومت ۲۰ ساله‌اش (۱۹۲۱-۱۹۴۱/ ۱۳۰۰-۱۳۲۰) به بیش‌تر خواسته‌هایی که روشنفکران در زمان جنگ جهانی اول بر زبان آورده بودند جامعه‌ی عمل پوشاند.

شکست روند نوسازی در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، افت نهضت مشروطه در سال‌های پیش از جنگ، و حتی وقوع خود جنگ، برای اکثریت قریب به اتفاق جمعیت شهری و به‌ویژه طبقات میانه و روشنفکران چاره‌ای جز این باقی نگذاشت که حاکمیت را به یک «مرد نظم» بسپارند تا، به نمایندگی از ملت، حکومت مقتدر متمرکزی (نه لزوماً مستبد) پی افکند، حکومتی که با حفظ یکپارچگی و استقلال کشور بتواند مشکلات فزاینده‌ی آن را نیز حل کند. اگر در اوایل برابری اجتماعی و کثرت‌گرایی سیاسی و ملی‌گرایی ارضی رماتیکی الهام‌بخش روشنفکران نوحاسته در تلاش برای ایجاد تغییرات و اصلاحات بود، برای روشنفکران نسل بعد که بیش‌تر دل در گرو دولت متمرکز متجدد داشتند تمرکز قدرت سیاسی بود که نیروی محرک لازم را برای دستیابی به آمالشان فراهم می‌آورد.

حکومت موقت ایران

منصوره اتحادیه

جنگ جهانی اول در اوت ۱۹۱۴ در اروپا آغاز شد. سه ماه بعد ترکیه‌ی عثمانی به طرفداری از آلمان و اتریش اعلام جنگ کرد. بی‌گمان این اقدام بود که آلمان را متوجه شرق کرد. نقشه‌ی آلمان این بود که با نفوذ در هند و افغانستان آن‌ها را به شورش علیه انگلیسی‌ها برانگیزد. با همین هدف، عوامل آلمان در ایران دست به تحریک ایرانیان زدند و شش ماه بعد از آغاز جنگ به توزیع اسلحه و پخش اطلاعات ضدانگلیسی و ضدروسی در میان ایلات غرب ایران پرداختند. در این بین حضور قشون روس در خاک ایران از سال ۱۹۱۰ بهانه به دست عثمانی‌ها می‌داد تا به ایران یورش آورند.^۱

اول نوامبر ۱۹۱۴ / ۹ آبان ۱۲۹۳ شاه جدید کشور، احمدشاه قاجار، ایران را بی‌طرف اعلام کرد^۲ و سپس همه‌ی کابینه‌های کشور نیز بر آن تأکید ورزیدند. ولی روشن بود که تا قشون روس از ایران بیرون نمی‌رفت بی‌طرفی معنایی نداشت، خصوصاً این‌که ایران نیرویی هم برای اعمال آن نداشت. در واقع نه طرف‌های جنگ و نه خود ملیون ایرانی به‌ویژه دموکرات‌ها^۳ که خواستار اعلان جنگ ایران به متفقین بودند اعتنایی به بی‌طرفی کشور نداشتند. دولت ایران افزون بر مشکل اعمال سیاست بی‌طرفی با مسائل لاینحل دیگری نیز دست‌به‌گریبان بود. روس و انگلیس، رقیبان دیرینه‌ای که با قرارداد ۱۹۰۷^۴ اختلافاتشان را کنار گذاشته بودند، امور سیاسی و مالی ایران را در چنگ خود داشتند. اما قرارداد نتوانست به رقابت و بدگمانی آن‌ها به یکدیگر پایان دهد و فعالیت آلمان‌ها نیز مزید بر علت شد و قواعد سابق بازی را به هم ریخت. عنصر تازه‌ای وارد عرصه‌ی سیاسی ایران شد و دموکرات‌ها که از دیرباز نگاه تحقیرآمیز قدرت‌های جهان‌خوار را احساس کرده بودند اکنون می‌توانستند به این عنصر تازه متوسل شوند.

در زمان جنگ، سیاست آلمان در قبال ایران و شرق روی هم رفته کاستی‌هایی داشت. اهداف فرماندهی عالی آلمان اغلب با اهداف نمایندگان در صحنه نمی‌خواند. به علاوه هرگز معلوم نبود که آلمان‌ها چشم به ایران داشتند یا به افغانستان. وانگهی آلمان راهی برای رساندن اسلحه و مهمات و کمک‌های دیگر به ایران نداشت. قول این‌ها را می‌داد اما کم‌تر به آن عمل می‌کرد.^۵ از طرفی آلمان‌ها تازه وارد گود شده بودند درحالی‌که روس و انگلیس سال‌ها تجربه و دوستان فراوانی در ایران داشتند. یک اشکال دیگر کار آلمان این بود که عمده‌ی اطلاعاتش را از «کمیته‌ی ملیون ایرانی» در برلین می‌گرفت.^۶ ریاست کمیته را سید حسن تقی‌زاده داشت که اغلب از واقعیت‌های ایران به دور بود^۷ و از مواضع اعضای از کمیته که تماس رودر روی چندانی با رهبران ملی نداشتند تأثیر می‌پذیرفت. ولی شاید بزرگ‌ترین مشکل آلمان‌ها که در نهایت به عدم موفقیت آن‌ها در ایران انجامید بی‌اعتمادی آن‌ها به عثمانیان و رقابت آن‌ها با این دولت بود.

عثمانی‌ها در ایران راه دیگری را دنبال می‌کردند. هدف آن‌ها انگیزش قیامی تحت لوای اسلام بود که تا افغانستان و هند نیز می‌رفت و موی دماغ روس و انگلیس می‌شد. پیشی گرفتن بر آلمان‌ها در شرق از اهداف دیگر ایشان بود.^۸ عثمانی‌ها در آغاز جنگ به آذربایجان یورش آوردند. سپس به جنوب غربی ایران تاختند و انگلیسی‌ها هم در واکنش به این اقدام آن‌ها، با وجود اعتراض‌های دولت ایران، نیرویی برای حفظ میدان‌های نفتی در آبادان پیاده کردند. در سپتامبر ۱۹۱۴/ شهریور ۱۲۹۳ عثمانی‌ها برای بسیج مسلمانان ایران و هند و افغانستان در یک جبهه‌ی پان‌اسلامی اعلام جهاد کردند و آن را در سراسر ایران جار زدند.^۹ این ترفند آن‌ها روس و انگلیس را نگران کرد، ولی با توفیق چندانی روبه‌رو نشد و در ایران انعکاسی پیدا نکرد. اما علما روی هم رفته خواستار جنگ با روس و انگلیس بودند. آلمان و عثمانی در اکتبر ۱۹۱۵/ مهر ۱۲۹۴ توافق کردند اقدامات جنگی و نیروهای خود را زیر رهبری مارشال فون در گولتس یکپارچه کنند و او فرمانده عالی عملیات آلمان و عثمانی در ایران شد.

دولت ایران ناتوان بود و کابینه‌ها پیاپی می‌آمدند و می‌رفتند، زیرا هیچ‌یک نمی‌توانست از مجلس رأی کافی بگیرد. مجلس در ۷ دسامبر ۱۹۱۴/ ۱۵ آذر ۱۲۹۳ در دوره‌ی رئیس‌الوزرای علاء‌السلطنه تشکیل شده بود. بعد از او

مستوفی‌الممالک آمد که ایران را در جنگ بی‌طرف اعلام کرد و خواستار خروج روس‌ها از خاک ایران شد اما راه به جایی نبرد. او شکست خورد و در مارس ۱۹۱۵/ اسفند ۱۲۹۳ جای خود را به مشیرالدوله داد. ولی مشیرالدوله نیز از آن‌جاکه سخت در پی اعمال سیاست بی‌طرفی نسبت به همه‌ی طرف‌های جنگ بود کابینه‌اش امکان بقا نداشت. دول متفق این سیاست را نمی‌پسندیدند و او ناچار به کناره‌گیری شد.^{۱۰} جای او را عین‌الدوله گرفت که علیه وزیر داخله‌اش فرمانفرما، که به جانبداری از انگلیسی‌ها شهرت داشت، اعلام جرم شد و این کابینه هم استعفا کرد.^{۱۱} اعلام جرم به بهانه‌ی حمله‌ی رئوف‌بیگ عثمانی به غرب ایران صورت گرفت که در واقع در دوره‌ی کابینه‌ی قبلی رخ داده بود.^{۱۲} ولی علت واقعی اعلام جرم این بود که دموکرات‌ها مخالف او و خواستار برکناری‌اش بودند. چرخه، پس از یک ماه و نیم بحران، در اوت ۱۹۱۵/ مرداد ۱۲۹۴ کامل شد و از نو مستوفی‌الممالک را به ریاست وزرا انتخاب کردند. کابینه‌ی او چند وزیر دموکرات را هم شامل می‌شد. در این میان تبلیغات و فعالیت آلمان‌ها در ایران بالا می‌گرفت و پایه‌پای آن محبوبیت ایشان در نزد ملیون بالا می‌رفت. گواه آن استقبالی بود که از پرنس رویس، وزیرمختار آلمان، و لوگویتی، وزیرمختار اتریش، در بدو ورودشان به تهران در آوریل ۱۹۱۵/ فروردین ۱۲۹۴ به عمل آمد.^{۱۳}

مستوفی‌الممالک سیاست دوگانه‌ای را دنبال کرد. از یک سو به گفت‌وگو برای گرفتن یک وام از انگلیسی‌ها^{۱۴} و خروج قشون روس از ایران پرداخت و از سوی دیگر در خفا بر سر میز مذاکره با آلمان‌ها برای عقد پیمان همکاری نشست. او در دولت قبلی خود نیز — مانند عین‌الدوله — غیررسمی با شارژدافر آلمان مذاکره کرده بود، ولی این بار درخواست تضمین استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران و اعطای وام و ارسال اسلحه و مهمات و پول و صاحب‌منصبان نظامی کرده^{۱۵} و قول داد که در صورت تأمین این شرایط به متفقین اعلام جنگ کند. همچنین یادآور شد که چنانچه این شرط‌ها برآورده نشود و به‌خصوص اگر آلمان‌ها تضمین ندهند، چاره‌ای نخواهد داشت جز این‌که از آن‌ها بخواهد به فعالیت‌های خود در ایران پایان بدهند. آلمان‌ها برای نشان دادن حسن نیت خود موجبات خروج رئوف‌بیگ را از ایران فراهم آوردند. اما بیش از این را نپذیرفتند و تعهدی هم ندادند و اتحاد خود را با ایران موکول به روزی کردند که ایران آمادگی نظامی داشته باشد. اما

وعده‌ی مساعدت مالی دادند. مستوفی یک‌بار دیگر از آن‌ها کمک مالی و نظامی خواست. آخرین پاسخ آن‌ها این بود که اگر ایران به متفقین اعلام جنگ کند، آلمان در مذاکرات صلح از استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران حمایت خواهد کرد.^{۱۶}

آغاز مهاجرت

اگرچه این گفت‌وگوها پنهانی انجام می‌گرفت متفقین از آن اطلاع یافتند^{۱۷} و روس‌ها که از ماه اوت/ مرداد آغاز به پیاده‌کردن نیرو در انزلی کرده بودند ۷ نوامبر ۱۹۱۵/ ۱۵ آبان ۱۲۹۴ راه تهران را در پیش گرفتند و هراس فراوان در پایتخت پدید آوردند.^{۱۸} یک روز قبلش نمایندگان دولت‌های آلمان و عثمانی و اتریش از تهران رفته بودند و در این روز مستوفی‌الممالک از وکلای مجلس و دموکرات‌ها و همه‌ی مخالفان متفقین نیز خواست که تهران را ترک کنند.^{۱۹} ۴۴ نماینده، عده‌ی بسیاری روزنامه‌نگار، بخش بزرگی از نیروهای ژاندارمری، با همه‌ی کسان دیگری که از روس‌ها می‌ترسیدند از تهران راهی قم شدند. این حرکت به «مهاجرت» مشهور شد. اما شاه را نمایندگان روس و انگلیس و گروهی از سیاستمداران پرنفوذ از رفتن منصرف کردند. سپس مستوفی‌الممالک کوشید وکلای مجلس را راضی کند که برگردند، ولی نتوانست و مجلس به علت نداشتن حد نصابش تعطیل ماند.^{۲۰} مستوفی استعفا کرد و دسامبر ۱۹۱۵/ آذر ۱۲۹۴ جای او را فرمانفرما، سیاستمدار طرفدار انگلیسی‌ها، گرفت. پرنس رویس دیگر برنگشت و بدین ترتیب دوباره دست بالا در پایتخت از آن متفقین شد.

در این میان در قم مهاجرین با پشتیبانی آلمان‌ها یک «کمیته‌ی دفاع ملی» به ریاست سلیمان میرزا، رهبر دموکرات‌ها، تشکیل دادند.^{۲۱} احزاب هم ائتلافی به وجود آوردند^{۲۲} که در آن نیز، همچون مجلس سوم، کشمکش سیاسی بین دموکرات‌ها و اعتدالیون ادامه یافت. ولی عجالتاً سلیمان میرزا رهبری آن‌ها و حمایت اغلب وکلای مجلس را به دست آورد. او به آلمان‌ها نزدیک بود که مهاجرین کمک مالی از آن‌ها می‌گرفتند.^{۲۳} مهاجرین نمایندگانی به شهرهای دیگر فرستادند و خواستار پیوستن مردم به آن‌ها شدند و شروع به بسیج نیرو و هماهنگ کردن اقدامات نظامی خود کردند، زیرا هر لحظه احتمال آن می‌رفت که روس‌ها حمله کنند. تأسیس حکومتی از آن خود ایشان نیز در دستور کار مهاجرین قرار گرفت.

از زمانی که آلمان‌ها ایران را سرپلی به هند و افغانستان یا متحدی بالقوه برای خود دیدند، عوامل آن‌ها به فعالیت در نقاط مختلف ایران، تحریک عشایر^{۲۴}، تبلیغ برای آلمان، و بسیج نیرو در غرب کشور پرداختند. به‌ویژه کنت کانیتس^{۲۵}، وابسته‌ی نظامی آلمان، در این زمینه بسیار فعال بود. او روابط نزدیکی با عشایر و ژاندارمری و دموکرات‌ها برقرار کرد و نیرویی گرد آورد، زیرا شکی در وقوع خیزش همگانی نداشت، که البته هرگز کاملاً تحقق نیافت. از آن‌جا که این نیرو سرکرده‌ای می‌خواست، کانیتس نظام‌السلطنه، والی لرستان، را که به نفرت از انگلیسی‌ها شهرت داشت برای آن در نظر گرفت.^{۲۶}

نظام‌السلطنه رهبری مهاجرین را در دست می‌گیرد

نظام‌السلطنه دولتمردی کهنه‌کار با سال‌ها تجربه‌ی اداری و والیگری بود که شاید تردید داشت دموکراسی در ایران جواب بدهد.^{۲۷} سلیمان میرزا، مردی که رهبری مهاجرت را تا این زمان عهده‌دار بود، شایستگی او را نداشت. سلیمان میرزا با این‌که از قاجارها بود و با افکار سوسیالیستی‌اش سرکردگی دموکرات‌ها را از مجلس دوم به دست آورده بود به پای نظام‌السلطنه نمی‌رسید. ضمن این‌که آن دو با یکدیگر نیز رابطه‌ی خوبی نداشتند. در جوّ سیاسی دوران جنگ و در واقع از زمان انقلاب مشروطه، رهبری سیاسی و مقام‌های مهم در دست اعیان و اشراف و شاهزادگان باقی مانده بود و اینان در صورت لزوم امکان گردآوری نیرو از ولایاتشان را داشتند و به کمک نفوذ و ایادی خود می‌توانستند از راه‌های غیرسیاسی نیز برای خود حمایت کسب کنند. سلیمان میرزا به‌رغم اصل و نسب‌اش نه تجربه داشت نه ثروت، و تصادفی نبود که آلمان‌ها به نظام‌السلطنه روی آوردند. خود مهاجرین نیز از قم به سراغ او آمده و از وی خواسته بودند که رهبری نهضت را در دست بگیرد.^{۲۸}

کانیتس چند بار در بروجرد نظام‌السلطنه را دید و اوت ۱۹۱۵/ مرداد ۱۲۹۴ مذاکراتش را با او آغاز کرد. نظام‌السلطنه پذیرفت فرماندهی نیرویی را که کانیتس در حال بسیج آن بود بر عهده بگیرد به شرط آن‌که وزارت خارجه‌ی آلمان توافقشان را به رسمیت بشناسد. آلمان‌ها همچنین باید پول و اسلحه برای قشون ایرانی فراهم می‌کردند و غرامت هر خسارت جنگی را می‌پرداختند و هر نقطه‌ای از ایران را که از دست دشمن بیرون می‌آوردند به ایران پس می‌دادند.^{۲۹}

۲۶ دسامبر ۱۹۱۵/۴ دی ۱۲۹۴ که مهاجرت به قم آغاز شد کانیتس دوباره خود به دیدن نظام‌السلطنه رفت و به توافق دومی با او رسید. در این توافق دوم عنوان شد که نظام‌السلطنه رهبری قیام ملی را علیه روس و انگلیس تا انعقاد پیمان صلح به دست می‌گیرد. آلمان تعهد کرد که نظامیان آلمانی و عثمانی و اسلحه و مهمات در اختیار نظام‌السلطنه بگذارد و هزینه‌ی جنگ را بپردازد. همچنین توافق شد که چنانچه جنگ به کرمانشاه و کردستان و اصفهان کشید آلمان‌ها ۲۰ سال تمامیت ارضی ایران را تضمین کنند و شرکت نظام‌السلطنه در جنگ به این شرط باشد. دولت آلمان همچنین ماهی ۲۰۰۰۰ تومان برای مخارج سیاسی نظام‌السلطنه به وی می‌پرداخت و این مبالغ را او وام به دولت ایران تلقی می‌کرد. نظام‌السلطنه متعهد شد که ۴۰۰ نفر را تا ژانویه‌ی ۱۹۱۶/دی ۱۲۹۴ مسلح و مهیا کند. بدین ترتیب درحالی‌که هنوز خبری از کمک آلمان‌ها نبود نظام‌السلطنه گردآوری نیرو را آغاز کرد.^{۳۰}

در این بین روس‌ها در دو جبهه دست به حمله زدند و ساوه و همدان را نشانه رفتند تا راه غرب ایران را ببندند. از این‌رو مهاجرین در قم محاصره شدند و چاره‌ای جز عزیمت به اصفهان ندیدند. در این شهر با خوشامدگویی گرمی روبه‌رو شدند، هرچند بنا بر گزارش‌ها مردم بیمناک بودند که مبدا حضور آن‌ها در شهرشان باعث هجوم روس‌ها به اصفهان شود.^{۳۱} همدان در ۳ دسامبر ۱۹۱۵/۱۱ آذر ۱۲۹۴ به دست روس‌ها افتاد و نیروهای کانیتس در آوج شکست خوردند و درحالی‌که روس‌ها در تعقیبشان بودند رو به اسدآباد نهادند. نظام‌السلطنه به یاری کانیتس شتافت.^{۳۲} یک بار دیگر مهاجرین ناچار به سفر شدند. در اصفهان که بودند نظام‌السلطنه اطلاع داده بود که رهبری نهضت را او به دست گرفته است. حال از ایشان دعوت کرد در کرمانشاه، که یک «کمیته‌ی دفاع ملی» آن‌جا تشکیل شده بود، بدو بپیوندند.^{۳۳}

مهاجرین در کرمانشاه و قصرشیرین

مهاجرین راه کرمانشاه را در پیش گرفتند و با تحمل سختی‌های فراوان در اواخر ژانویه‌ی ۱۹۱۶/اوایل بهمن ۱۲۹۴ گروه‌گروه وارد شهر شدند. در کرمانشاه شورای مهاجرین رهبری نظام‌السلطنه را پذیرفت و یک حکومت موقت که پیشنهادش را آلمان‌ها در دسامبر ۱۹۱۵ داده بودند تشکیل شد.^{۳۴} جلسات

متعددی برگزار کردند و تشکیلات حکومت موقت رفته‌رفته شکل گرفت.^{۳۵} اگرچه هنوز رسمیت نیافته بود. گویا مقدر نبود که مهاجرین مدت زیادی در کرمانشاه بمانند، زیرا روس‌ها در کنگاور ایرانی‌ها را شکست دادند و مهاجرین در مارس ۱۹۱۶/اسفند ۱۲۹۴ رهسپار قصرشیرین شدند. در این شهر حکومت موقت رسمیت یافت و امپراتوران آلمان و عثمانی برایش پیام تبریک فرستادند.^{۳۶}

تشکیلات حکومت موقت کابینه‌ای به ریاست نظام‌السلطنه را با شش وزیر که همه از وکلای مجلس سوم بودند در بر می‌گرفت. وزرا عهده‌دار امور خارجه، امور داخله، پست و تلگراف، مالیه، فواید عامه و عدلیه بودند. دموکرات‌ها و اعتدالیون هر دو در کابینه مشارکت داشتند و به‌رغم اختلافاتشان مدتی با یکدیگر کار کردند. نهاد دیگری نیز به نام «هیئت نمایندگان» مرکب از حدود ۲۰ وکیل مجلس تشکیل شد که مرتب جلساتی برگزار می‌کرد.^{۳۷}

حکومت موقت با مشکلات بسیاری روبه‌رو بود. کمک‌هایی که آلمان‌ها وعده داده بودند نرسیده بود و نیروهایی که عثمانی‌ها فرستاده بودند دردی دوا نمی‌کرد. روس‌ها یکسره در حال پیشروی بودند و مهاجرین پی‌درپی شکست می‌خوردند. جنگ را از پیش ساخته بودند و روحیه‌ی خود را هم از دست می‌دادند. گزارش‌های زیادی از مشاجرات آن‌ها در دست است.^{۳۸} مشکلات دیگر آن‌ها از عدم همکاری احزاب رقیب با یکدیگر، معضلات اداری، بی‌پولی، و سختی‌های زندگی در دوران جنگ ناشی می‌شد. مهم‌تر از همه مسئله‌ی ارتباط با آلمان‌ها به‌ویژه مسئله‌ی اتحاد با آن‌ها بود. کنت کانیتس که بانی اتحاد با نظام‌السلطنه بود پس از شکست کنگاور ناپدید شده بود و گمان می‌رفت که خودکشی کرده باشد.^{۳۹} پرنس رویس، وزیرمختار آلمان، نیز که مهاجرین را تا قم همراهی کرده بود ۱۸ دسامبر ۱۹۱۵/۲۶ آذر ۱۲۹۴ برکنار شد.^{۴۰} جای او را دکتر فاسل گرفت و مأمور شد که دوباره بر سر توافقی با نظام‌السلطنه گفت‌وگو کند. دولت آلمان ادعا کرد که کانیتس اختیار لازم را برای اجرای توافقی نداشته و سرخود وعده‌هایی داده است.

نظام‌السلطنه می‌خواست که حکومتش رسمی و مشروع شناخته شود و نیاز به توافق‌نامه‌ای داشت که اقداماتش را توجیه کند. الگوی او در هر خواسته‌ای که مطرح می‌کرد توافق‌نامه‌ی نافرجام مستوفی‌الممالک بود که به تصویب نرسیده بود. مشکل این‌جا بود که درحالی‌که مشروعیت توافق‌نامه‌ی اول جای تردید

داشت، فاسل با احساس همدردی با نظام‌السلطنه می‌خواست دولت خود را مجاب کند که نظام‌السلطنه با ورود به جنگ به شرایط طرف خودش در توافق‌نامه عمل کرده است. نظام‌السلطنه نیز ادعا می‌کرد که پیکار مهاجرین را باید در حکم ورود ایران به جنگ گرفت. ولی آلمان‌ها خواستار اعلام جنگ رسمی ایران به متفقین بودند و هیچ تمایلی به دادن تضمین نداشتند، گرچه این را آشکارا نمی‌گفتند و به فاسل دستور وقت‌کشی می‌دادند.^{۴۱} در میانه‌ی دفع‌الوقت آلمان‌ها، نظام‌السلطنه وحیدالملک را به برلین فرستاد تا در گفت‌وگوی رودرو با آن‌ها به توافق بهتری برسد.^{۴۲} ۳۱ ژانویه‌ی ۱۹۱۶ / ۱۱ بهمن ۱۲۹۴ فاسل به آگاهی نظام‌السلطنه رساند که اگر ایران وارد جنگ نشود تضمین‌های آلمان منتفی خواهد شد، اما نامه‌ی کمابیش دلگرم‌کننده‌تری نیز برای او نوشت و تصریح کرد که شک ندارد در جنگ ایران در کنار آلمان خواهد جنگید.^{۴۳} این چیزی نبود که ایرانی‌ها به دنبالش بودند. اینان مقصر شکست‌های خود را آلمان می‌دانستند و آلمان‌ها بر ایرانیان خرده می‌گرفتند که چرا بهتر نمی‌جنگند، درحالی‌که کمکی هم به ایران نکرده بودند. در این گیرودار هرکس دیگری را متهم می‌کرد و نظام‌السلطنه هم از انتقاد در امان نبود. گویا توطئه‌ای هم برای قتل او وجود داشت که به‌موقع برملا شد.^{۴۴} نتیجه‌ی لجاجت آلمان‌ها برقراری روابط حسنه بین نظام‌السلطنه و عثمانی‌ها بود.^{۴۵} ظاهراً عثمانی‌ها تغییر سیاست داده بودند و از آن پس نقش فعال‌تری در ایران ایفا می‌کردند. پشتیبانی آن‌ها از نظام‌السلطنه به تقویت موضع وی انجامید که به علت شکست‌های مهاجرین روزبه‌روز ضعیف‌تر می‌شد، اما از طرفی هم رابطه‌ی نظام‌السلطنه را با آلمان‌ها و دموکرات‌ها تیره‌تر کرد. ماه آوریل / فروردین مارشال فون در گولتس درگذشت و خلیل‌پاشا، فرمانده عثمانی، به‌جای او گمارده شد، که نشان‌دهنده‌ی برتری یافتن موضع عثمانیان بر موضع آلمان‌ها بود.^{۴۶}

فرار مهاجرین به عراق

اواخر آوریل ۱۹۱۶ / اوایل اردیبهشت ۱۲۹۵ با پیشروی روس‌ها به سمت قصرشیرین مجاهدین ناچار به ترک این شهر و عزیمت به عراق شدند. در عراق، انورپاشا، وزیر جنگ عثمانی، آن‌ها را به بغداد دعوت کرد.^{۴۷} در بغداد، فاسل به علت بیماری جای خود را به شارژدافر، رودولف نادولنی، داد. نظام‌السلطنه و

هوداران‌ش در دوره‌ی اقامتشان در عراق بیش‌ازپیش به عثمانیان نزدیک شدند، که به تیرگی بیش‌تر رابطه‌ی آنان با دموکرات‌ها و آلمان‌ها انجامید. عده‌ای از طرفداران سلیمان میرزا که به آلمان‌ها نزدیک‌تر بود از او بریدند و به نظام‌السلطنه و حکومتش پیوستند که همچون زمان حضور در قصرشیرین به کار خود ادامه می‌داد. در دوره‌ی اقامت مهاجرین در بغداد رهبری نظام‌السلطنه تثبیت شد و سلیمان‌میرزا همه‌ی نفوذ خود را مگر نزد برخی از اعضای «کمیته‌ی ملیون ایرانی» در برلین از دست داد. اعضای کابینه هم تغییر کردند و دموکرات‌ها برکنار شدند.^{۴۸} اگرچه سندی در دست نیست که نشان دهد سلیمان‌میرزا عملاً اتهامی به نظام‌السلطنه زده باشد، نامه‌هایی از کاظم‌زاده، یکی از اعضای کمیته‌ی برلین که با مهاجرین بود و نزدیکی بیش‌تری با سلیمان‌میرزا داشت، وجود دارد که به وزارت خارجه‌ی آلمان نوشته و بی‌پاسخ مانده است. او برای تقی‌زاده هم نامه فرستاد و از وضع دموکرات‌ها و رابطه‌شان با مهاجرین دیگر نوشت. کاظم‌زاده نظر مثبتی درباره‌ی نظام‌السلطنه نداشت، اما حضور او را برای حفظ «کمیته‌ی دفاع ملی» لازم می‌دید. معتقد بود که دکتر فاسل هیچ آشنایی‌ای با اوضاع ایران ندارد ولی با نظام‌السلطنه رابطه‌ی خوبی دارد. همچنین نوشت که علت افول دموکرات‌ها دسیسه‌چینی‌ها و کینه‌ورزی‌هاست و زبان به شکوه از حملات اعضای کابینه به سلیمان‌میرزا گشود. حتی شکایت کرد که در بغداد تحت مراقبت پلیس قرار دارند و از هر فعالیتی منع شده‌اند.^{۴۹}

در ایام اقامت مهاجرین در عراق بر سر چند معاهده بین ایرانیان و عثمانیان و آلمان‌ها به مناسبت تغییر اوضاع مذاکره صورت گرفت. ماه مه / اردیبهشت انورپاشا برای طرح‌ریزی حمله‌ی آتی به روس‌ها در ایران به بغداد رفت. ضمناً فرصت را مغتنم شمرد و کاملاً محرمانه در حرم کاظمین با نظام‌السلطنه دیدار کرد.^{۵۰} در این ملاقات که سیدحسن مدرس و محمدعلی سالار معظم نیز در آن حضور داشتند دو رهبر قرار گذاشتند درباره‌ی توافق‌نامه‌ی سیاسی و نظامی با یکدیگر همکاری و گفت‌وگو کنند، که ماه ژوئن / خرداد به مورد اجرا گذاشته شد. کم‌ترکسی از مهاجرین از این ملاقات مطلع شد و آلمان‌ها نیز گویا فقط یک ماده از آن را شنیدند. در همین ماه برسر یک اتحاد نظامی بین آلمان و عثمانی و ایران توافق شد و همزمان عثمانی‌ها و آلمان‌ها نیز با یکدیگر عهدنامه‌ی تازه‌ای برای همکاری نظامی در ایران امضا کردند.^{۵۱} نتیجه‌ی همه‌ی این توافقات اولویت یافتن